



## پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و هشتم





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۹

حمیتِ دین را نشان دیگر است

که از آن آتش، جهانی اخضرست

\*اخضر: سبز

در حالی که غیرت و حمیت در دین، زنده شدن به خدا و محافظت از آن، نشان عشق، تشعشع انرژی و خاصیت‌های وحدت‌بخش دارد، آنچنان که از آتش آن حمیت و نور و برکتی که از یکی شدن آگاهانه ما با خدا به جهان ساطع می‌شود، همه دنیا سرسبز، خرم و آبادان می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۰

گفت حقشان: گر شما روشن گرید

در سیه‌کاران مغل منگرید

حضرت حق تعالی به آن دو فرشته هاروت و ماروت و دیگر فرشتگان گفت: اگر شما دارای ضمیر روشن و نورانی هستید و به زمین رفته‌اید تا آبادانی بوجود آورید به سیاه‌کاران و گناه‌کارانی که غفلت کرده‌اند نگاه نکرده، عیب‌جویی، ستیزه، مقاومت و قضاوت نکنید بلکه فضا را باز کرده و با من یکی شوید؛ زیرا این من هستم که سامان می‌بخشم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۱

شکر گوید ای سپاه و چاکران

رسته‌اید از شهوت و از چاک ران

با فضاگشایی و مرکز عدم شکر گوید، مقاومت و قضاوت نکنید، ای سپاهیان و خدمت‌گزاران من که از دام شهوت همانیدگی‌ها و دلبستگی به تمام چیزهای آفل و گذرا رسته و رها شده‌اید.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۲

گر از آن معنی نَهَم من بر شما

مر شما را بیش نَپذیرد سَمَا

اگر از آن چیزی که به انسان‌ها دادم، که می‌توانند هم‌هویت شوند، به شما نیز بدهم، مسلماً دیگر آسمان شما را نمی‌پذیرد. به عبارت دیگر هر کسی که فرشته‌خوست، می‌خواهد الست را نگه دارد نباید به فسق و سیه‌کاری انسان‌ها نگاه کند بلکه باید فضا را باز کند. چرا که عصمت و پاکی همه شما از من است، شما باید از من پاکی بگیرید و به جهان پخش کنید. حالا که قطع شدید و حس بی‌نیازی می‌کنید در این صورت این آسمان باز نخواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۳

عصمتی که مر شما را در تن است

آن ز عکس عصمت و حفظ من است

ای فرشتگان، آن عصمت و پاکی که شما دارید و می‌توانید پاک و سلامت باقی مانده و به فرشته بودن ادامه دهید، انعکاس پاکی، نیروی نگهداری و محافظت من است. بنابراین پاکی مربوط به جهان بیرون و همانیدگی‌ها نیست. انعکاس پاکی و قدرت محافظت با مرکز عدم میسر می‌شود. اگر پاکی خود را از خدا بخواهیم، فضا را باز کرده و از جنس او می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۴

آن ز من ببینید، نه از خود، هین و هین

تا نچربد بر شما دیو لعین

آن عصمت و پاکی و نیروی محافظت‌کننده را از من ببینید، یعنی این لحظه از جنس من شوید و با چشم عدم ببینید. آگاه باشید، آگاه باشید، فضا را باز کنید که مبادا دیو لعین، من‌ذهنی به شما مسلط و غالب شود. ما عصمت، پاکی و نیروی



محافظت‌کننده خدا را فراموش کرده و به همانیدگی‌ها روی آورده و از آن‌ها زندگی، خوشبختی و امنیت خواسته و آن‌ها را می‌پرستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۵

آنچنان که کاتبِ وحیِ رسول

دیدِ حکمت در خود و نورِ اصول

همانطور که کاتبِ وحیِ حضرت رسول من‌ذهنی داشت و نمی‌توانست وحی خدا را به این جهان بیاورد و از طریق قرین، نور حضرت رسول به ایشان می‌افتاد، خیال کرد که آن حکمت و نورِ اصول، وحی الهی از جانب اوست و مغرور شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۶

خویش را هم لحنِ مرغانِ خدا

می‌شمرد، آن بُدِ صفیبری چون صدا

آن کاتبِ وحی، خود را هم‌آواز مرغان خدا می‌شمرد؛ درحالی‌که او مانند صیادان، من‌های‌ذهنی، صدای مرغان را تقلید می‌کرد و صفیبری بود برای گمراه کردن تا مرغان دیگر را به دام افکند. انسانی که حقیقتاً مرغ خداست باید فضا را باز کرده، به او زنده شده و با او یکی شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۷

لحنِ مرغان را اگر واصف شوی

بر مرادِ مرغ، کی واقف شوی؟

اگرچه لحن و آواز مرغان را تقلید می‌کنی و یاد می‌گیری، ولی کی می‌توانی به مقصود مرغان واقف شوی و بدانی که مرغ با گل چه راز و نیازی دارد؟



یعنی انسانی که به من‌ذهنی و دردها مشغول است نمی‌تواند درک کند، انسانی که مرغ خدا بوده و به خدا زنده شده است چه حال و هوا و راز و نیازی با خدا دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۸

گر بیاموزی صغیرِ بلبلِ

تو چه دانی، کو چه دارد با گلی؟

اگر آواز بلبل را تقلید کنی و یاد بگیری، و مثل او بخوانی و حتی بر روی گل بنشینی، آیا تو هم آن حال و هوا و رابطه‌ای که مرغ خدا، کسی که به خدا زنده شده است، با گل، خدا دارد را داشته و می‌توانی درک کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۹

ور بدانی، از قیاس و از گمان

چون ز لب‌جُنبان، گمان‌های گران

اگر مقصود بلبل را هم بدانی، آن دانستن از خیالات من‌ذهنی، فضای شک و گمان هم‌هویت شده تو بوده و حقیقی نیست؛ همانند افراد ناشنوا که از حرکت لب‌های دیگران حدس می‌زنند که آن‌ها چه می‌گویند و این با سخن‌گفتن مرکز عدم که با فضاگشایی بوجود می‌آید فرق دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۰

آن کری را گفت افزون مایه‌ای

که: تو را رنجور شد همسایه‌ای

\*افزون مایه: ثروتمند و یا کسی که دارای مایه‌های معنوی و اخلاقی باشد.



شخص دانا و بزرگی به من ذهنی ناشنوا گفت: «همسایه‌ات بیمار شده است.» یعنی هشیاری در تو در اثر همانیده شدن بیمار شده و فضاگشایی ندارد و نمی‌تواند با گوش و چشم عدم بشنود و ببیند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۱

گفت با خود گر، که با گوشِ گران

من چه دریابم ز گفتِ آن جوان؟

\*گوشِ گران: گوش‌ی که سنگین است.

من ذهنی ناشنوا با خود گفت: «من با این گوشِ کَرِ همانیدگی‌ها از سخنِ آن جوان، که در این جا نماد زندگی یا هشیاری است، چه می‌فهمم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۲

خاصه، رنجور و ضعیف آواز شد

لیک باید رفت آنجا، نیست بُد

\*بُد: چاره؛ گزیر

مخصوصاً که او یعنی هشیاری در ما در اثر همانش بیمار است و صدایش ضعیف شده است، ولی چاره‌ای ندارم باید به عیادت او بروم که عیادت از همسایه بیمار ضروری است. ما در منِ ذهنی صدای زندگی و هشیاری را نمی‌شنویم و فقط صدای جهان بیرون و همانیدگی‌ها را می‌شنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۳

چون بینم کان لبش، جُنبان شود



من قیاسی گیرم آن را هم ز خود

وقتی ببینم که لب آن بیمار می‌جنبد، بر حسب همانیدگی‌ها و تصورات خودم حدس می‌زنم که او چه می‌گوید. ما باید بر حسب فضای عدم و پذیرش به صحبت انسان‌ها گوش دهیم و نیاز آن‌ها را درک کنیم، نه اینکه بر حسب همانیدگی‌ها، حدس و گمان، مقایسه، مقاومت و قضاوت فکر و عمل کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۴

چون بگویم: چونی ای محنت‌گشَم؟

او بخواهد گفت: نیکم یا خوشم

چون وقتی به او بگویم: ای همسایه رنجور و دردمند من حالت چطور است؟ او حتماً خواهد گفت: خوبم یا بهترم و جای نگرانی نیست. من ذهنی بر حسب همانیدگی‌ها حدس، گمان و قیاس داشته و قضاوت و مقاومت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۵

من بگویم: شکر، چه خوردی ابا؟

او بگوید: شربتی یا مائشبا

\*آبا: پدر

\*مائش‌با: آش ماش

من باید در جواب او بگویم: خدا را شکر. آنوقت از او می‌پرسم چه غذایی خورده‌ای؟ و او می‌گوید: شربت یا آش ماش خورده‌ام. من ذهنی فضاگشایی نمی‌کند فقط بر حسب قیاس و همانیدگی‌هایش حدس می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۶



من بگویم: صَحّ، نوشت، کیست آن

از طبیبان پیش تو؟ گوید: فلان

\*صَحّ: مخفف صحیح است.

من در جواب او بگویم: صحیح است، عافیت باشد، نوش جان. سپس می‌پرسم کدام یک از طبیبان بر سر بالین تو آمده است و او می‌گوید: فلان طبیب. شخص ناشنوا در خیالات و توهم ذهنش مرتب این سؤال و جوابها را می‌بافد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۷

من بگویم: بس مبارک‌پاست او

چون که او آمد، شود کارت نکو

من به بیمار خواهم گفت: او طبیب بسیار خوش قدمی است، همین که او بر بالین تو حاضر شود کار تو نیکو و درست می‌شود. شخص ناشنوا در ذهن همانیده خود سوال و جواب ذهنی طرح می‌کند و بدون فضاگشایی و یکی شدن آگاهانه با خدا پیش می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۸

پای او را آزمودستیم ما

هر کجا شد، می‌شود حاجت روا

شخص ناشنوا به دروغ می‌گوید: «ما قدم آن طبیب را آزموده‌ایم؛ قدمش بسیار مبارک است. او هر کجا رفته بیمار زود شفا یافته و حاجتش روا شده است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۹





این جواباتِ قیاسی، راست کرد

پیش آن رنجور شد، آن نیک‌مرد

آن شخص ناشنوا با قیاس‌های فرضی، یعنی با مقایسه وضعیت‌ها و سوال و جواب‌های ذهنی، این جواب‌ها را در ذهنش تنظیم کرد. سپس آن مرد نیک‌دل و ساده‌لوح بر بالین بیمار حاضر شد. رابطه ما با خدا و انسان‌های دیگر براساسِ گری من‌ذهنی مان بوده و فقط به منافع و همانیدگی‌های خود فکر می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۰

گفت: چونی؟ گفت: مُردم، گفت: سُکر!

شد ازین، رنجور پُر آزار و نُکر

\*نُکر: ناسپاسی، شگفت و ناخوش و ناشایسته

مرد ناشنوا به بیمار گفت: «حالت چطور است؟»

او گفت: «حالم خوب نیست، در حال مرگم!» ناشنوا گفت: «خدا را شکر!»

بیمار رنجور از این حرف دردناک آشفته و رنجیده‌خاطر شد و من‌ذهنی او به درد آمد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۱

کین چه سُکرست؟ او عدوِّ ما بده‌ست

گر قیاسی کرد و آن کژ آمده‌ست

\*عدو: دشمن



بیمار که من ذهنی در او بالا آمده با خشم گفت: «که این چه جای شکر و سپاس است؟! مگر او دشمن من است؟! شاید هم این همسایه پیش خود حدس و قیاسی نامناسب کرده و وارونه و برعکس درآمده است.» وقتی نمی توانیم کاری را، صمیمانه و به درستی انجام دهیم، نباید صرفاً به خاطر انتظارات دیگران و حدس و قیاس من ذهنی، خود را مجبور به انجام آن کار کنیم.

با تشکر، لیلا



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۲

بعد از آن گفتش: چه خوردی؟ گفت: زهر

گفت: نُوشْت، صِحّه، افزون گشت قهر

\*صحّه: سلامت باشی، عافیت باشی

سپس ناشنوا گفت: «چه خورده‌ای؟» بیمار که از شدت ناراحتی فضای درونش بسته شده و خشم و اندوهش بیشتر شده بود، گفت: «زهر خورده‌ام.» ناشنوا گفت: «نوش جانت باشد، سلامت باشی.» با صحبت‌های او قهر، اندوه و خشم بیمار بیشتر شد. منِ ذهنی با کارها و رفتارهای خود، انسان‌ها را به واکنش وا می‌دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۳

بعد از آن گفت: از طیبیان کیست او

کو همی‌آید به چاره پیش تو

بعد از آن ناشنوا گفت: «کدام طیب برای چاره‌جویی و درمان پیش تو می‌آید؟» شخص ناشنوا با منِ ذهنی سؤال می‌کند و بیمار هم با منِ ذهنی جواب می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۴

گفت: عزرائیل می‌آید، برو

گفت: پایش بس مبارک، شاد شو

بیمار از شدت خشم و ناراحتی گفت: عزرائیل درمان‌کننده من است و نزد من می‌آید، برو و دست از سرم بردار. ناشنوا در پاسخ گفت: «قدمش بسیار مبارک است، شادمان شو.»



مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۵

کر برون آمد، بگفت او شادمان:

شُکرِ آن از پیش کردم این زمان

پس ناشنوا از خانه بیمار بیرون آمد و در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود گفت: «خدا را شکر که وظیفه‌ام را به خوبی انجام داده و احوالش را پرسیدم و خاطرش را به دست آورده‌ام.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۶

گفت رنجور: این عدو جان ماست

ما ندانستیم کو، کان جفاست

\*جفا: ستم؛ بیداد؛ بی‌وفایی و بی‌مهری

بیمار رنجور با خود گفت: این همسایه دشمن جان من است، من نمی‌دانستم که او معدن جفاکاری و بی‌وفایی است. ما به‌عنوان زندگی در من ذهنی فضاگشایی نمی‌کنیم، به یکدیگر وفا نداشته و با مقایسه‌ها و حدس و گمان‌های ذهنی به هم ضرر می‌زنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۷

خاطر رنجور، جویان صد سَقَط

تا که پیغامش کند از هر نَمَط

\*سَقَط: دشنام، ناسزا

\*نَمَط: روش، طریقه، نوع



بیمار رنجور و دل شکسته به جست و جوی صدگونه دشنام و ناسزا می گشت تا به هر وسیله‌ای برای شخص ناشنوا که من ذهنی او را تحریک کرده و حالش را بد کرده بود، به صورت پیغام بفرستد. مولانا تأکید دارد که ارتباط ما با انسان‌ها باید بر اساس فضاگشایی، گوش دادن، توجه کردن، درک نیازشان، صبر و ارزش و احترام گذاشتن به کلام و بیان آن‌ها پایه‌ریزی شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۸

چون کسی کو خورده باشد آتش بد

می‌بشوراند دلش تا قی کند

مانند کسی که آتش بدمزه و مسموم درد و همانیدگی‌ها را خورده باشد، دلش به هم می‌پیچد و حالت تهوع پیدا می‌کند تا استفراغ کند و راحت شود. ما در برخورد با انسان‌ها باید فضا را باز کنیم و همه را به صبر و پذیرش دعوت کنیم تا فضای درون باز شود و گوش دلمان صدای خدا را بشنود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۹

کَظْمِ غَيْظِ اَيْنِ اسْت: اَنْ رَا قِي مَكُنْ

تا بیابی در جزا شیرین سخن

\* کَظْمِ غَيْظِ: خشم خود را فرو بردن.

فرو خوردن خشم آن است که فضا را باز کرده و صبر کنی، واکنش نشان ندهی و خشم و غضب خود را آشکار نکنی تا در ازای پاداش آن صبر و پذیرش، سخن و کلامی شیرین بیابی و جایگزین کنی. ما به عنوان بیمار و رنجور در مقابل کری و ناشنوایی من‌ذهنی خودمان و انسان‌های دیگر که براساس مقایسه همانیدگی‌های خود و دیگران حرف می‌زنیم، باید فضا را باز کرده، صبر و شکر کنیم و خشممان را فرو خوریم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۰

چون نبودش صبر، می‌پیچید او

کین سگِ زنِ روسپیِ حیزِ کو؟

\*حیز: نامرد و مخنث را گویند.

از آن رو که آن بیمار فضاگشایی و صبر نداشت، نمی‌توانست سخنان ناشنوا را تاب بیاورد، بنابراین من ذهنی او بالا آمده سخت ناراحت و پریشان شده بود و این‌گونه دشنام می‌داد که این سگِ ترسو و بی‌غیرت کجاست؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۱

تا بریزم بر وی آن چه گفته بود

کآن زمان شیرِ ضمیرم خفته بود

تا آن سخنانی که در حالت بیماری‌ام به من گفته بود به خودش بازگردانم و پاسخ او را بدهم. زیرا تا آن وقت شیرِ ضمیرم خواب بود، در حالت پریشانی ذهنم کار نمی‌کرد و طاقت نداشتم تا پاسخ ناسزاهای او را بدهم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۲

چون عیادت، بهر دل‌آرامی است

این عیادت نیست، دشمن‌کامی است

\*دل‌آرامی: آرامش دادن به دل

\*دشمن‌کامی: عملی که مطابق میل دشمن است.

زیرا عیادت و احوالپرسی از بیمار برای آرام کردن دل آن بیمار است.



ولی این شخص نیامد که دل مرا آرام کند بلکه کار او دشمنی ورزیدن بود. ما وقتی می‌توانیم به عبادت زندگی خود که بیمار شده است برویم که فضا را باز کرده باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۳

تا ببیند دشمن خود را نزار

تا بگیرد خاطر زشتش قرار

\*نزار: لاغر؛ ناتوان

او می‌خواسته که دشمن خود را که من هستم در حال ضعف و ناتوانی ببیند و خوشحال شده و خاطرش آرام گیرد. ما باید در برخورد با مردم فضاگشایی کرده و از فضای باز شده نیاز واقعی آن‌ها را بفهمیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۸۴

بس گسان که ایشان عبادت‌ها کنند

دل، به رضوان و ثواب آن نهند

\*رضوان: خشنودی و رضایت، منظور خشنودی حق تعالی از بندگان نیک است.

چقدر زیاد است تعداد انسان‌هایی که با من‌ذهنی بسیار عبادت می‌کنند و فکر می‌کنند خدا به خاطر عبادت‌شان از آن‌ها خشنود می‌شود؛ بنابراین دل به خشنودی خدا و پاداش آن بسته‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۵

خود، حقیقت معصیت باشد خفی

آن گدر باشد که پندارد صفی



\*خَفی: پنهان

\*کدر: تیره، نازلال

\*صَفی: صاف و زلال

ولی در حقیقت عباداتی که از طریق ریا و با من ذهنی انجام گیرد گناه پنهان است و آن دلی که آن را پاک و ناب می‌دانند پر از همانیدگی است. عبادت ما فقط وقتی که فضا را باز کرده و مرکز را عدم می‌کنیم مؤثر است. فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه عبادت است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۶

همچو آن گر که همی پنداشته است

کو نکویی کرد و آن برعکس جست

درست مانند آن ناشنوا که خیال می‌کرد که کار خوبی می‌کند. در حالی که نتیجه اعمالش، برعکس گمانش بود. انسان نیز در من ذهنی با مرکز همانیده خیال می‌کند که به مردم نیکی می‌کند در حالی که به حرف و نیاز آن‌ها توجهی ندارد. حتی به خدا هم توجه نمی‌کند تا بفهمد نیاز خود او فضاگشایی است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۷

او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام

حق همسایه بجا آورده‌ام

آن ناشنوا خوشحال است و با من ذهنی پیش خود می‌گوید خدمت را کرده‌ام و مسئولیت را نسبت به همسایه به نیکی به جا آورده‌ام در حالیکه این کار را انجام نداده بلکه دشمن درست کرده است، اگر فضا را باز می‌کرد این کار صورت می‌گرفت.





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۸

بهر خود او آتشی افروخته است

در دل رنجور و خود را سوخته است

ولی او با عملِ کثر خود در دل آن بیمار آتشی روشن کرده که وجود خود را در آن سوزانده است. وقتی با دل همانیده خود درد ایجاد کنیم به جای کمک، به خودمان ضرر می‌زنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۹

فَاتَّقُوا انَّارَ لَتِي اَوْقَدْتُمُوَا

اِنَّكُمْ فِي الْمَعْصِيَةِ اِزْدَدْتُمُوَا

پرهیزید از آتشی که خودتان با زیاد کردن همانیدگی‌ها روشن می‌کنید و خود را در این آتش می‌سوزانید؛ چرا که هر چقدر که همانیدگی‌ها را بیشتر می‌کنید آتش درد شما نیز قوی‌تر خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۰

گفت پیغمبر به اعرابی ما

صَلِّ اِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَا قَتِي

\*اعرابی: عرب صحرا نشین

پیامبر (ص) به یکی از اعراب صحرا نشین فرمود: ای جوان برو دوباره نماز بگذار که تو هنوز نماز نگزارده‌ای، یعنی برو فضا را باز کرده و با مرکز عدم نماز بخوان، با من ذهنی که حضور ندارد؛ نمی‌توانی نماز بخوانی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۱



از برای چاره‌ی این خوف‌ها

آمد اندر هر نمازی اهدنا

از ترس آن که مبادا نماز، با حضور قلب و خلوص نیت انجام نگیرد، یک همانیدگی به مرکز ما بیاید و ارتباطمان را با خدا قطع کند و فضای درون بسته شود، مقرر شد که در هر نماز سوره فاتحه خوانده شود تا آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ « ما را به راه راست هدایت فرما» قرائت شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۲

کین نمازم را میامیز ای خدا

با نماز ضالین و اهل ریا

خداوندا، عبادت‌هایم را از نوع عبادات من‌های ذهنی که با ریا و برحسب همانیدگی‌ها عبادت می‌کنند قرار مده.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۳

از قیاسی که بکرد آن گر گزین

صحبت ده ساله باطل شد بدین

از مقایسه‌ای که آن شخص ناشنوا برای خویش برگزید و به کار برد، دوستی و همنشینی ده ساله‌اش باطل و تباه شد. اگر انسان دیدن برحسب من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را به دید عدم ترجیح بدهد دوستی با اصل خود را از دست می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۴

خاصه ای خواجه، قیاس حسّ دون

اندر آن وحی‌ای که هست از حد فزون



\*دون: پایین، پست، فرومایه

ای انسان، به ویژه قیاس حواس پست و پایین من ذهنی و دید محدودبین آن از طریق همانیدگی‌ها دربارهٔ وحی که در فضای بی‌نهایت باز بر دل انسان جاری می‌شود، از حدود و حیطة عقل من ذهنی خارج است.

با تشکر، سمانه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)